

# بررسی نقش بنیادین فلسفه نظری تاریخ در تحقق تمدن نوین اسلامی

حسین زمانیها

استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شاهد

Email: zamaniha@gmail.com

## چکیده

فلسفه نظری تاریخ حوزه‌ای از تأملات فلسفی است که در قرن هجدهم و نوزدهم، تحت تأثیر تأملات فیلسوفانی مانند کانت، هگل و هردر به عنوان یکی از زیر شاخه‌های فلسفه مطرح شد. در هر فلسفه نظری تاریخ بایستی حداقل به سه سؤال اساسی پاسخ داده شود. ۱- موتور محرک تاریخ چیست؟ ۲- غایت تاریخ چیست؟ ۳- مسیر تاریخ چیست؟ پیش از هر حرکتی برای ساخت تمدن نوین اسلامی باید پاسخی به این سؤالات داشته باشیم تا در پرتو آن جایگاه تمدن نوین اسلامی در مسیر کلی تاریخ مشخص شود. هر چند قرآن و آموزه‌های شیعی واجد نوعی نگاه تاریخی است که در پرتو آن نگاه تاریخی می‌توان پاسخهایی به این سه سؤال جستجو کرد؛ اما با کمال تأسف با این همه تأکید قرآن بر تأملات تاریخی به دلیل بی‌توجهی فلاسفه اسلامی به این حوزه، شکافی عظیم بین تأملات فلسفی محض و تأملات تاریخی به وجود آمد و علیرغم تلاش برخی از متفکرین اسلامی از جمله ابن مسکویه، ابن خلدون؛ فلسفه نظری تاریخ هیچگاه به معنی واقعی کلمه در جهان اسلام شکل نگرفت و این ضعف تا به امروز نیز ادامه دارد. در این مقاله به روش تحلیلی-تاریخی سعی خواهیم کرد تا نشان دهیم فقدان فلسفه تاریخی که مبتنی بر مبانی عقلی-فلسفی و ملهم از معارف قرآنی باشد می‌تواند به عنوان چالشی جدی در مسیر تحقق تمدن نوین اسلامی تلقی شود. در انتهای این مقاله نیز به برخی از محورهای کلی نگاه قرآن به تاریخ اشاره خواهیم کرد، محورهایی که می‌توانند در ایجاد یک فلسفه نظری تاریخ چراغ راه متفکران و اندیشمندان اسلامی قرار گیرند.

کلید واژه‌ها: فلسفه نظری تاریخ، تمدن نوین اسلامی، ابن خلدون، قرآن، سنتهای الهی در تاریخ

## مقدمه و بیان مسأله

فلسفه تاریخ امروزه یکی حوزه‌های غنی تأملات فلسفی است. این شاخه از فلسفه در قرون هجده و نوزده در اثر تأملات فلسفی برخی فیلسوفان غربی از جمله کانت، هگل و هردر نشو و نما یافت و تا به امروز به حیات خود ادامه داده است. این شاخه از فلسفه از ابتدای ظهور خود تا به امروز هم مورد توجه فلاسفه و هم مورد توجه تاریخدانان قرار گرفته است و هر یک به سهم خود عمق و غنای بیشتری به آن بخشیده‌اند. آنچه به عنوان فلسفه تاریخ در قرون هجده و نوزده در غرب شکل گرفت نوعی نگاه کلی و عقلی به تاریخ مبتنی بر مبانی متافیزیکی و معرفت‌شناختی بود که امروزه از آن با عنوان فلسفه نظری یا جوهری تاریخ یاد می‌شود؛ و غالباً در مقابل شاخه دیگری از فلسفه تاریخ با عنوان فلسفه تحلیلی تاریخ قرار می‌گیرد که ما در بخش بعدی به تفصیل به تمایز بین این دو شاخه از فلسفه تاریخ خواهیم پرداخت.

هر چند نگاه فلسفی به تاریخ در قرون هجدهم و نوزدهم مورد توجه خاص قرار گرفت و خود واژه فلسفه تاریخ نیز در قرن هجدهم برای اولین بار به وسیله ولتر<sup>۱۶۷</sup> (۱۷۷۸-۱۶۹۴) استفاده شد<sup>۱۶۸</sup>. (Jensen, 1995) اما به هیچ وجه نباید چنین پنداشت که نگاه کلی به تاریخ برای یافتن کلان‌الگوهای تاریخی برای اولین بار به وسیله فیلسوفان ارائه شده است. خود فیلسوفان و متفکرانی که در این حوزه به تأمل پرداخته‌اند بر این عقیده‌اند که نگرش کلی به تاریخ پیشینه بسیار کهن در بین اقوام و ملل مختلف دارد. اینکه مسیر تاریخ به چه سمتی در حرکت است و سرنوشت بشر در پایان تاریخ چیست سؤال است که از دیرباز مورد توجه اقوام، ملل و ادیان مختلف بوده است. برای ما که با فرهنگ غنی قرآنی آشنا هستیم بسیار روشن است که قرآن خیلی پیش از آنکه فلاسفه غربی در قرون هجدهم و نوزدهم به تأملات در حوزه تاریخ بپردازند واجد نوعی نگاه کلی به تاریخ بوده است.

آنچه در اینجا لازم به ذکر است این است که باید بین آنچه که امروزه از آن به فلسفه نظری تاریخ یاد می‌شود با نگاه کلان و کلی به تاریخ تمایز قائل شد. هر چند یکی از عمده‌ترین مسائل فلسفه نظری تاریخ همان نگاه کلی به مسیر و غایت تاریخ بشر است اما هر نگاه کلان به تاریخ را نمی‌توان فلسفه نظری تاریخ به معنی خاص آن دانست. اصولاً هر نظام فلسفی مبتنی بر مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی خاص خود است و فلسفه تاریخ نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ مبانی‌ای که صرفاً مبتنی بر اصول عقلی و جهان‌مشول بوده و می‌توان در یک گفتمان برون فرهنگی و برون دینی از آن دفاع کرد. لذا نمی‌توان صرف داشتن یک نگاه کلی به تاریخ را فلسفه تاریخ نامید بلکه فلسفه تاریخ تنها زمانی شکل می‌گیرد که این نگاه کلی در چارچوب یک نظام عقلی و مبتنی بر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی خاص خود ارائه شود. با توجه به آنچه گفته شده می‌توان نتیجه گرفت که به هیچ وجه نمی‌توان آنچه را در کتب آسمانی به طور عام و در قرآن به طور خاص در باب سرنوشت بشر و مسیر کلی تاریخ ذکر شده، یک فلسفه تاریخ نامید؛ هر چند وجود چنین دیدگاه‌های کلی بر شکل‌گیری فلسفه تاریخ تأثیر داشته است.

به علاوه نباید فراموش کرد فلسفه، دانشی بشری است که بر اساس تأملات عقلی بشر شکل می‌گیرد و به همین دلیل قابل

<sup>۱۶۷</sup> - Voltaire

<sup>۱۶۸</sup> - ولتر برای اولین بار واژه فلسفه تاریخ را در مقاله‌ای با عنوان در باب آداب و رسوم و روح ملت‌ها (۱۷۷۵) به کار می‌برد.

نقض و ابطال است؛ لذا نسبت دادن فلسفه به کتاب آسمانی ای مانند قرآن نه تنها فضلی برای آن محسوب نمی شود بلکه این انتساب دون شأن قرآن است. آنچه در قرآن ارائه شده است بیانگر خطوط کلی حاکم بر تاریخ بشر است و این ما هستیم که با تأمل در این خطوط کلی باید به تأسیس فلسفه تاریخی که ملهم از قرآن و آموزه های دینی باشد، مبادرت ورزیم. این دقیقا همان کاری است که فلاسفه اسلامی در حوزه هستی شناسی و متافیزیک انجام داده و بر این اساس فلسفه اسلامی را تأسیس کردند.

ما در این مقاله نشان خواهیم داد که به دلیل کم توجهی یا بی توجهی فلاسفه برجسته اسلامی به تاریخ، هیچگاه در جهان اسلام یک فلسفه تاریخ شکل نگرفت و این یکی از چالشهای عمده در مسیر حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی است. آنچه در این مقاله به طور خاص مد نظر ماست این است که به این سؤال اساسی پاسخ دهیم که داشتن یک فلسفه تاریخ چه نقشی در حرکت ما به سوی تمدن نوین اسلامی دارد. به عبارت دیگر ما در صدیدیم که بر ضرورت تأسیس یک فلسفه نظری تاریخ به عنوان نقشه راهی برای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی تأکید کنیم. در انتها نیز با تأمل در برخی از خطوط کلی حاکم بر تاریخ بشر از دیدگاه قرآن نشان خواهیم داد که چنین فلسفه تاریخی در صورت تأسیس بایستی واجد چه ابعاد و مؤلفه هایی باشد و نسبت هر یک از این مؤلفه ها با تمدن نوین اسلامی چیست؟

روش مورد استفاده ما در این مقاله روشی تحلیلی تاریخی با تأکید بر تحلیل مبانی معرفتی است که خود این روش را می توان ذیل روشهای تحقیق کیفی- توصیفی گنجانند. درباره پیشینه تاریخی این مقاله نیز باید اشاره شود تا جایی که نگارنده جستجو کرده مقاله یا پژوهشی که نشاندهنده اهمیت و ضرورت تأسیس فلسفه تاریخ در مسیر حرکت به سوی تمدن اسلامی باشد، نوشته نشده فقط لازم به ذکر است که در فصل چهارم که به برخی خطوط کلی و سنتهای حاکم بر تاریخ از دیدگاه قرآن پرداخته می شود تحقیقات چندی انجام شده که مهمترین آنها جلد چهارم فلسفه تاریخ شهید مطهری است که ما نیز در این مقاله از آن بهره برده ایم.

## تمایز بین دو معنای فلسفه تاریخ

پیش از هر چیز لازم است به تمایز مشهور بین دو برداشت متفاوت از فلسفه تاریخ اشاره شود. اصولا واژه فلسفه تاریخ به دو معنای متفاوت استعمال می شود که این دو معنا عبارتند از ۱- فلسفه نظری (جوهری) تاریخ ۲- فلسفه تحلیلی یا انتقادی تاریخ. (تکینسون، ۱۳۸۷، ۲۶-۲۳)

ریشه این تفاوت در معنای فلسفه تاریخ را باید در تمایز بین دو معنای متفاوت واژه تاریخ جستجو کرد. گاهی منظور ما از تاریخ همان عرصه زندگی و زیست بشر است بدین معنا هر جامعه ای و به بیان دقیق تر هر انسانی واجد تاریخ است. در این معنا از تاریخ هر انسان و هر جامعه ای تاریخی دارد که این تاریخ، بخشی از هویت آن جامعه و فرد است و بدین معنا گذشته چیزی جدای از حال و آینده نیست بلکه همگی عناصر مقوم هویت فرد یا جامعه هستند. اما تاریخ در معنای دوم به معنای علم تاریخ است و منظور از آن مجموعه گزارشها از وقایع و رویدادهایی است که در گذشته اقوام و ملل مختلف اتفاق افتاده است. با توجه به اختلاف بین دو معنای متفاوت تاریخ، فلسفه تاریخ نیز دو معنای متفاوت می یابد.

۱. فلسفه نظری (جوهری) تاریخ: همانگونه که پیش از این شاره شد این شاخه از فلسفه تاریخ در قرون هجده و نوزده و تحت تأثیر تأملات فلسفی فیلسوفانی مانند ویکو، کانت، هردر و هگل شکل گرفت. و تا به امروز نیز به حیات خود ادامه داده است. منظور از فلسفه نظری (جوهری) تاریخ رویکردی فلسفی به تاریخ است که در آن تاریخ به عنوان عرصه زیسته بشر مورد توجه قرار گرفته و هر فیلسوفی سعی می کند با نگاهی کلی به تاریخ و براساس مبانی متافیزیکی خاص خود به تأمل در این حوزه بپردازد. به تعبیر ویلیام دری فلسفه نظری تاریخ کوششی است تا معنا و مفهوم روند کلی پدیده های تاریخی را کشف نماید و به ماهیت عمومی فرآیند تاریخی دست یابد. (سالکی، ۱۳۷۵، ۲) در هر فلسفه نظری تاریخ بایستی حداقل به سه سؤال اصلی پاسخ داده شود: ۱- غایت تاریخ چیست؟ ۲- مسیر تاریخ برای رسیدن به آن غایت چیست؟ ۳- موتور محرک تاریخ و مکانیسم تحولات تاریخی چیست؟ (میر محمدی، ۱۳۸۴، ۳۷) البته در فلسفه نظری تاریخ سؤالات دیگری نیز مورد نظر قرار می گیرد سؤالاتی از این قبیل که: آیا سیر تاریخ خطی است یا دوره ای؟ آیا سیر تاریخ به سمت تکامل یا سیر آن نزولی و قهقراپی است؟ نقش انسانهای بزرگ در پیش برد تاریخ چیست؟ نسبت اراده و اختیار انسان با سیر تاریخ چیست؟ نقش تاریخ در شکل دهی هویت انسانی چیست؟ آیا عقل انسان به عنوان عالی ترین قوه معرفتی وی هویتی تاریخی دارد؟ آیا شکل گیری و ظهور تمدنها در طول تاریخ الگویی مشخص دارد؟ اما با تأمل در تمامی این سؤالات مشخص می شود که تمامی این سؤالات به نحوی به همان سه سؤال اصلی باز می گردد.
۲. فلسفه تحلیلی (انتقادی) تاریخ: فلسفه تحلیلی تاریخ حاصل تأملات فیلسوفان تحلیلی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. فلسفه تحلیلی تاریخ ناظر به معنای دوم تاریخ یعنی علم تاریخ است و در حقیقت یکی از زیر شاخه های فلسفه علم به شمار می رود و از این رو نوعی معرفت درجه دوم به حساب می آید (اتکینسون، ۱۳۸۷، ۲۵). ویلیام دری که خود یکی از فیلسوفان تحلیلی تاریخ است در تعریف آن چنین می گوید: "فلسفه تحلیلی تاریخ تحلیل فلسفی تاریخ نگاری است و به توصیف و تبیین منطقی، عقلانی معرفت شناختی آنچه مورخان انجام می دهند می پردازد." (سالکی، ۱۳۷۵، ۴-۳) سؤالاتی که در این رویکرد به فلسفه تاریخ مطرح می شود عموماً ناظر به روشن شناسی مطالعات تاریخی و تمایز تاریخ با سایر علوم در حیطه روش شناختی است. سؤالاتی از این قبیل که آیا تاریخ می تواند یک علم باشد؟ اگر بپذیریم تاریخ یک علم است روش تبیین در این علم چیست؟ آیا در علم تاریخ نیز می توان مانند سایر علوم از راه تجربه و استقراء به نتیجه گیری رسید؟ آیا در علم تاریخ امکان پیش بینی حوادث بر اساس زمینه ها و بسترهای وقوع حوادث وجود دارد؟ آیا قانون علیت مانند علوم دیگر در علم تاریخ نیز ساری و جاری است؟ و... (اتکینسون، ۱۳۸۷، ۲۸-۲۵) همانگونه که مشاهده می شود فلسفه نظری تاریخ ماهیتاً با فلسفه تحلیلی تاریخ متفاوت است زیرا اولی فلسفه خود تاریخ به معنی عرصه زیسته بشر و دومی فلسفه علم تاریخ است. اما علیرغم این تفاوت ماهوی این دو رویکرد به فلسفه تاریخ در برخی حوزه ها با یکدیگر همپوشانی پیدا می کنند. مثلاً در پاسخ به این سؤال که آیا علیت در تاریخ جاری است؟ متفکران و اندیشمندان با دو رویکرد متفاوت به فلسفه تاریخ به این سؤال پرداخته اند با این تفاوت که توجه متفکران حوزه فلسفه نظری تاریخ از این جهت به این سؤال جلب شده است که آیا مسیر حرکت تاریخ تابع جبر علی و معلولی است و آیا اصولاً نوعی جبر علی بر سرتاسر تاریخ حاکم است؟ اما متفکران حوزه تحلیلی تاریخ از این جهت به این سؤال علاقمندند که نشان دهند که

آیا تبیینهایی از نوع تبیینهای علی که در علوم تجربی رایج است در حوزه علم تاریخ نیز کاربردی دارد.

آنچه در این مقاله مد نظر ماست همان فلسفه نظری و جوهری تاریخ است و هدف ما این است که نشان دهیم پیش از هر حرکتی برای ساختن تمدنی نوین باید پاسخی به سؤالات اساسی مطرح شده در حوزه فلسفه نظری تاریخ داشته باشیم تا از این رهگذر بتوانیم جایگاه این تمدن را در مسیر کلی تاریخ مشخص کنیم. پر واضح است که از دید ما به عنوان کسانی که باوردارند فرهنگ اسلامی ایرانی که با اعتقادات شیعی عجین شده است می تواند پرچم دار حرکت به سوی تمدین نوین اسلامی باشد؛ این حرکت بایستی مبتنی بر نگاهی به تاریخ باشد که ملهم و برگرفته از منابع اصیل اسلامی و معارف ناب شیعی است. به عبارت دیگر برای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی بایستی پیش از هر چیز فلسفه تاریخی داشته باشیم که با الهام از منابع اصیل اسلامی و معارف ناب شیعی با پاسخ به سه سؤال اصلی در حوزه فلسفه نظری تاریخ نقشه راه و افق آینده و جایگاه تمدن نوین اسلامی در مسیر حرکت کلی تاریخ را مشخص نماید.

نکته دیگر اینکه در این فلسفه تاریخ ضمن استفاده از منابع دینی بایستی به صورت کاملاً عقلی و استدلالی و مبتنی بر یک نگاه هستی شناسانه و انسان شناسانه به تأمل در باره تاریخ پرداخت تا صرفاً مصرف داخلی نداشته و بتواند با دیدگاهها و نظرات رقیب تعامل و گفتگویی سازنده داشته باشد. دقیقاً از همینجاست که ما متوجه یک نقطه ضعف اساسی در حوزه تأملات فلسفی در جهان اسلام می شویم و آن نقطه ضعف شکاف عمیق بین تأملات هستی شناختی و انسان شناختی از یک سو و تأملات تاریخی از سوی دیگر است؛ شکافی که باعث شده تا به امروز چیزی به عنوان فلسفه نظری تاریخ به معنی خاص آن در جهان اسلام شکل نگیرد و این مهمترین آفت در راه حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی است.

### فلاسفه اسلامی و ضعف نگاه فلسفی به تاریخ

با نگاه اندک به قرآن به عنوان اصیل ترین منبع معرفت اسلامی به این حقیقت پی می بریم که قرآن برای تاریخ اهمیت ویژه ای قائل است. در قرآن بیش از ۲۶۰ مورد داستان و روایت تاریخی وجود دارد (پشم فروش، ۱۳۸۰، ۵۴) و بارها و بارها در این کتاب، مسلمانان به تأمل در باره تاریخ و سرنوشت اقوام و ملل پیشین دعوت شده اند. آیاتی از قبیل "بگو در زمین سیر کنید و ببینید که خداوند چگونه خلق را آغاز کرده ... (عنکبوت، ۲۰) یا "بگو در زمین سیر کنید و ببینید سرنوشت مجرمین چگونه بوده است...." (نمل، ۶۹) یا "چرا در زمین سیر نمی کنید تا ببینید عاقبت کسانی را که پیش از شما بوده اند و از شما قدرتمندتر بودند...." (فاطر، ۴۴) تنها نمونه های هستند از دعوت قرآن به تأمل در عاقبت و سرنوشت گذشتگان و پند گرفتن از آنها.

نگاه قرآن به تاریخ تنها به نقل روایات و داستانهای پند آموز خلاصه نمی شود بلکه تاریخ از نظر قرآن عرصه تحقق وعده های خداوند و مجلی و مظهر سنتهای الهی است که به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیستند. "در باره کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است؛ و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت." (احزاب، ۶۲)

با تأمل در قرآن می توان به این حقیقت پی برد که قرآن واجد نوعی نگاه تاریخی است؛ نگاهی که در پرتو آن می توان پاسخهایی را به برخی سؤالات اصلی در حوزه فلسفه نظری تاریخ جستجو کرد. اما با تمام تأکید قرآن بر تأمل در تاریخ و مسیر و غایت آن با کمال تعجب با این حقیقت مواجه می شویم که فلاسفه و حتی متکلمان اسلامی نه تنها به تأملات فلسفی و عقلی



در مورد تاریخ نپرداخته اند بلکه تا حدود زیادی از آن غافل بوده اند. از طرف دیگر ما می دانیم که در بین فرق اسلامی، شیعه امامیه نگاه خاصی به غایت تاریخ و رستگاری بشر در پایان تاریخ دارد. نظریه مهدویت که یکی از آموزه های مسلم شیعه امامیه است بیانگر نگاه خاص معارف شیعی به مسیر تاریخ و غایت آن است؛ نگاهی که در پرتو آیات و روایات متواتر رسیده از معصومین شکل گرفته و به یکی از اصول پذیرفته شده این فرقه اسلامی تبدیل شده است. البته هر چند آموزه مهدویت به عنوان پذیرش نوعی منجی آخر الزمانی منحصر در فرقه شیعه نبوده و فرق اسلامی و حتی ادیان دیگر نیز هر یک به نحوی به این آموزه معتقدند اما در هیچ فرقه دیگری مانند شیعه امامیه، آموزه مهدویت اینچنین با تار و پود اعتقادی آن عجین نشده است.

با این همه تأکید بر اهمیت تاریخ و تأمل درباره آن در قرآن و آموزه غایت اندیشانه شیعه امامیه در باره تاریخ جای تعجب مضاعف است که چرا بسیاری از فلاسفه ما که برخی از آنها حتی شیعی بوده اند و متکلمین امامیه به عنوان بنیانگذاران مبانی عقلی تفکر شیعی به تأمل فلسفی و عقلی در مورد آن نپرداخته اند و صرفاً به نگاهی روایی و حدیثی در مورد تاریخ و غایت و مسیر آن بسنده کرده اند. بی شک اگر تأملات عقلی در این حوزه در جهان اسلام شکل می گرفت ما خیلی پیش از این شاهد تأسیس فلسفه تاریخ اسلامی - شیعی بودیم.

اما به راستی چرا فلاسفه اسلامی فاقد چنین تأملاتی در باب تاریخ هستند. چرا فلاسفه بزرگی مانند فارابی، ابن سینا و ملاصدرا با این همه تأکیدات فراوان قرآن بر تأمل در تاریخ بشر اندک توجهی به آن نداشته و فاقد درک و نگاه تاریخی هستند. بسیاری در پاسخ به این سؤال تنها به این نکته بسنده می کنند که از آنجا که فلاسفه اسلامی تحت تأثیر اندیشمندان یونان بوده اند و اندیشمندانی مانند افلاطون و ارسطو خود فاقد چنین نگاه تاریخی هستند لذا فلاسفه اسلامی نیز این فقر ذاتی را از فلسفه یونان به ارث برده اند.

به نظر نگارنده در پاسخ فوق هر چند می توان وجه صحیحی جستجو کرد اما به هیچ وجه نمی توان آن را به عنوان پاسخی کامل و قانع کننده پذیرفت. زیرا اولاً: فلاسفه یونان آنگونه که برخی پنداشته اند نسبت به تاریخ کاملاً بی توجه نبوده اند. در نظر حکمای یونان باستان طبیعت و به تبع آن حیات بشر در تحول و دگرگونی دائمی بود به این دلیل ایشان در پی کشف بنیادهای ثابت و لایتغیری بودند که در مسیر پر فراز و نشیب حیات به آن توسل جویند. به همین دلیل یونانیان به تاریخ توجهی خاص داشتند زیرا از دید ایشان با نگاه به تاریخ می توان به اصول کلی حاکم بر حیات بشر دست یافت و این امری است که در نمایشنامه های یونان باستان به خوبی مشهود است.

لذا نزد یونانیان باستان توجه به گذشته وسیله ای بود برای فهم بهتر آنچه در حال اتفاق می افتد. اما قطعاً مطالعه تاریخ نمی تواند ما را به آن معرفت ثابت و لایتغیری برساند که افلاطون در فلسفه خود به دنبال آن بود به همین دلیل است که افلاطون از تاریخ به عنوان شبه دانش یاد می کند (کالینگوود، ۱۳۸۵، ۳۴) و ارسطو آن را همتر از شعر قرار می دهد. (همان) اما به هیچ وجه نباید چنین پنداشت که شبه دانش نامیدن تاریخ نزد افلاطون به این معناست که وی کاملاً نسبت به تاریخ بی اعتنا است زیرا افلاطون صریحاً تاریخ را شبه دانشی می داند که در پیشبرد زندگی بشر مؤثر است. (همان)

فلاسفه اسلامی پا را از این حد فراتر گذاشتند تا جایی که همان اندک توجه فلاسفه یونان به تاریخ نیز در فلسفه ایشان رنگ می باز. لذا نمی توان این بی توجهی فلاسفه اسلامی به تاریخ را صرفاً مرهون تبعیت ایشان از فلاسفه یونانی دانست.

حتی اگر بپذیریم که فلاسفه یونان به تاریخ بی توجه بوده اند که البته چنین نیست؛ با این وجود باز هم جای این سؤال وجود دارد که چرا علیرغم تأکیدات فراوان قرآن و معارف دینی بر تأمل عقلی درباره تاریخ، فلاسفه اسلامی به آن بی توجه بوده اند. چرا فیلسوفانی مثل فارابی و ابن سینا که با تأملات فلسفی خود روح فلسفه یونان را تغییر داده و آن را با روح توحیدی اسلام هماهنگ کردند؛ در این مورد سعی نکردند تا خود را با معارف قرآنی هماهنگ کرده و به همان نسبتی که قرآن به اهمیت تاریخ و مطالعات تاریخ در زندگی بشر توجه دارد به آن توجه داشته باشند.

ما در این مقاله در صدد این نیستیم که دلایل بی توجهی فلاسفه اسلامی به تاریخ را واکاوی کنیم چه اینکه خود این مطلب مطالعه ای جداگانه می طلبد هدف ما از بیان مطالب بالا صرفاً این بود که نشان دهیم ریشه این بی توجهی فلاسفه اسلامی به تاریخ را صرفاً نباید در فلسفه یونان جستجو کرد. اما آنچه مسلم است این است که چنین بی توجهی به تأملات عقلی در حوزه تاریخ باعث عدم شکل گیری نگاه فلسفی به تاریخ در بین فلاسفه اسلامی شده است.

البته در اینجا ذکر این نکته لازم است که هر چند در بین متفکران اسلامی چهره هایی وجود دارند که تأملاتی درباره تاریخ داشته اند؛ اما این چهره ها هیچگاه در جریان اصلی تفکر فلسفی در جهان اسلام قرار نگرفتند و عموماً تأملات آنها را به دلیل فقدان مبانی هستی شناختی و معرفت شناختی لازم نمی توان به عنوان یک فلسفه تاریخ به معنای خاص آن تلقی کرد. از جمله این چهره ها می توان به دو چهره برجسته یعنی ابن مسکویه و ابن خلدون اشاره کرد.

ابن مسکویه (۴۲۱-۳۲۶ هـ) در چندین اثر خود از جمله تجارب الامم، الفوز الاکبر، الفوز الاصغر، الحکمة الخالدة و الهوامل و الشوامل با مطالعه احوال گذشتگان سعی در آن دارد تا به استنتاج قواعدی کلی در باب تحولات تاریخی بپردازد. وی در آثار خود از حد یک تاریخ نگار صرف فراتر رفته و سعی می کند تا به جای تاریخ نگاری صرف به تحلیل و تبیین رویدادهای تاریخی بر اساس قواعد کلی که آن هم از متن خود تاریخ استنباط می شود، دست یابد. بنا به نظر وی "تاریخ صرفاً داستانی سرگرم کننده در مورد پادشاهان نیست. بلکه به منزله آینه ایست از بنیاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در زمانهای معین" (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، مقدمه، ص ۲) از دید او آنچه از تاریخ بیش از هر چیز دیگر مهم است تجربه آموزی و پند گرفتن از آن است و این تنها در پرتو کشف الگوها یا به تعبیر دقیق تر علل رویدادهای تاریخی رخ می دهد و با درک این الگوها است که انسان می تواند از تاریخ در زندگی امروز خود استفاده کند. (همان، ۵۱ و ۵۲)

بر اساس نگاه او تاریخ روندی استکمالی دارد و مشیت الهی بر کل این روند استکمالی حاکم است. اما این مشیت الهی از کانال اراده انسانها در تاریخ متجلی می شود. از نظر او برای فهم سیر تکوینی تاریخ باید به مطالعه تمدنها که از دید وی واحد مطالعه تاریخ هستند، پرداخت. (همان، ۵۳) به عقیده وی سه عامل مهم در روند استکمالی تاریخ دخیل اند این سه عامل عبارتند از: دین، معامله معاشرت بر اساس عدالت، پادشاهی و حکومت. (ابن مسکویه، ۱۳۷۰، ق، ۱۲۱) وی سپس سعی می کند تا به نقش هر یک از این عوامل در شکل گیری تمدنها و تکامل و افول آنها بپردازد.

ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۲ هـ)؛ ابن خلدون از جمله اولین دانشمندانی بود که سعی کرد ضمن توجه به سنت تاریخ نگاری پیشین در جهان اسلام، با تعریف موضوع خاص برای علم تاریخ و به دنبال آن ارائه روشی خاص برای مطالعات تاریخی، جایگاه تاریخ را به عنوان یک علم مستقل در بین علوم متفاوت مشخص کند. این تلاش از این جهت اهمیت دارد که تا آن زمان

تاریخ به عنوان علمی مستقل تلقی نمی شد و از نظر روش نیز بسیار متأثر از علوم نقلی و روایی بود. (آئینه وند، ۱۳۷۷، ۱۳۰-۱۲۱). به عقیده وی موضوع علم تاریخ پدیده های اجتماعی است و هدف آن نیز این است که پدیده های اجتماعی را در بسترهای شکل گیری آنها مطالعه کرده و از این نظر به نوعی علت یابی در ظهور و شکل گیری پدیده های تاریخی-اجتماعی دست یابد. (ابن خلدون، ۱۳۸۲، ج ۱، ۶۴) وی از این منظر برای اولین بار تاریخ را به منزله علمی که در آن قواعد علی و معلولی حاکم است معرفی نماید. هدف وی از اینکار این بود تا تاریخ را به عنوان یکی از زیر شاخه های حکمت وارد تقسیم بندی معروف حکمت نزد فلاسفه اسلامی نماید. در همین راستا ابن خلدون در مقدمه معروف خود سعی می کند تا با معرفی عصبيت به عنوان موتور محرک جوامع و مهمترین عامل شکل گیری تمدنها، مراحل ظهور و افول تمدنها را بر اساس قوت و ضعف این عامل تبیین نماید. (ابن خلدون، ۱۳۸۲، ج ۱، ۳۳۵-۳۰۳)

هر چند برخی از ابن مسکویه و ابن خلدون به عنوان پیشگامان فلسفه تاریخ یاد می کنند (زرین کوب، ۱۳۷۵، ۷۳-۷۱) و به نظر نگارنده نفس این امر درست است اما تلاشهای متفکرینی مانند ایشان هیچگاه به شکل گیری یک فلسفه تاریخ منسجم در جهان اسلام نیانجامید. زیرا نگاه این دو متفکر، علیرغم نوآوریهای بسیار به دلیل فقدان مبانی متافیزیکی و هستی شناختی لازم هرگز نتوانست به یک چارچوب فلسفی برای تأمل در باره تاریخ تبدیل شود. از طرف دیگر با کمال تأسف فیلسوفان طراز اول اسلامی که در حوزه هستی شناسی و معرفت شناسی تأمل و تعمق داشته و در این زمینه صاحب اندیشه و نظر می باشند به تاریخ بی توجه بوده و از آن غفلت کرده اند. تا جایی که نزد فیلسوفانی مانند ابن سینا و ملاصدرا کوچکترین نشانی از توجه به تاریخ به عنوان یک منبع اصیل معرفت بشری دیده نمی شود. به همین دلیل در جهان اسلام همواره نوعی شکاف بین تأملات متافیزیکی و هستی شناسانه از یک سو و تأملات تاریخی از سوی دیگر وجود داشته و این شکاف تا به امروز نیز ادامه دارد؛ و دقیقاً همین شکاف مانع شکل گیری چارچوبی نظری و عقلی به عنوان مبنایی برای فلسفه تاریخ نزد فلاسفه اسلامی شده است.

در عصر حاضر نیز استاد شهید مطهری در مجموعه دروسی که از سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ ارائه شد و بعدها تحت عنوان فلسفه تاریخ در ۴ جلد از سوی انتشارات صدرا به چاپ رسید، سعی کرده است تا ضمن بیان دیدگاه های رایج در آن دوره در مورد تاریخ، به نقد برخی از دیدگاههای مطرح در مورد مسیر و غایت تاریخ بپردازد. از جمله دیدگاههایی که در این کتاب بیشتر مورد نقد قرار گرفته است می توان به دیدگاههای جبرگرایانه هگل به تاریخ و ماتریالیسم تاریخی مارکس اشاره کرد. ایشان به تفصیل در جلد دوم این کتاب به نقد دیدگاه مارکسیستی در باره غایت تاریخ و مراحل تکامل آن پرداخته و سعی می کند به شبهات مطرح شده در آن زمان از ناحیه مارکسیستها پاسخ دهد و در نهایت در جلد آخر این مجموعه نیز ایشان سعی می کند دیدگاههای قرآن در مورد تاریخ و ستنهای حاکم بر آن را شرح و تفسیر نماید. (نک، مطهری، ۱۳۹۳)

هر چند کتاب شهید مطهری از حیث توجه به تاریخ از سوی یک متفکر و اندیشمند اسلامی حائز اهمیت بسیار است و هر چند در جلد چهارم این کتاب وی سعی بلیغ نموده است تا دیدگاه قرآن در مورد تاریخ بشر را با دیدی نو ارائه دهد و از این حیث این کتاب و اقعا کتابی خواندنی است؛ اما کوشش ایشان برای ارائه یک فلسفه تاریخ اسلامی نیز به همان دلایل پیش گفته به سرمنزل مقصود نمی رسد. زیرا فلسفه تاریخ تا با مبانی هستی شناسی و معرفت شناسی ارتباط نیابد نمی توان آن را فلسفه تاریخ نامید و صرفاً باید آن را دیدگاههای کلی در مورد تاریخ دانست.



## ضرورت تأسیس فلسفه نظری تاریخ به عنوان مبنای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی

اصولا ملتی یا فرهنگی می تواند در تاریخ تمدن ساز باشد که دیدگاهی درباره جایگاه خود در تاریخ بشرو سیر کلی آن داشته باشد. پیش از هر حرکتی برای ساخت یا ایجاد تمدن بایستی به چند سؤال اصلی پاسخ داده شود این سؤالات عبارتند از ۱- اصولا آیا ساختن تمدن ممکن است. ۲- چرا باید برای ساختن تمدن تلاش کنیم. ۳- جایگاه این تمدن در مسیر کلی تاریخ چیست؟ ۴- نقش انسانها در شکل گیری این تمدن چیست؟ ۵- نقش این تمدن در سیر کلی تاریخ چیست؟ با کمی تأمل در این سؤالات متوجه می شویم این سؤالات در ارتباط تنگاتنگ با سؤالات اساسی پیش گفته در فلسفه نظری تاریخ قرار دارد.

ما در بخش گذشته تعریفی از فلسفه نظری تاریخ ارائه دادیم اما برای بررسی رابطه بین فلسفه نظری تاریخ و تمدن سازی بایستی تعریفی از تمدن نیز ارائه شود. در باره تمدن تعاریف متفاوتی ارائه شده است والبته مانند بسیاری از مفاهیم رایج در علوم انسانی اجماع کاملی در مورد معنای آن وجود ندارد. ویل دورانت در کتاب معروف خود تاریخ تمدن در تعریف آن چنین می گوید: "تمدن در کلی ترین معنای آن عبارت است از نظم اجتماعی که در نتیجه آن خلاقیت فرهنگی امکانپذیر شده و ادامه می یابد." (ویل دورانت، ۱۳۶۷، ج ۱، ۳) وی برای تمدن چهار عنصر اصلی را بر می شمارد که این چهار عنصر عبارتند از: ۱- برنامه ریزی و آینده نگری اقتصادی ۲- سازوکار سیاسی ۳- ستهها و ارزشهای اخلاقی ۴- بسط معرفت و هنر (همان) اما شاید بهترین تعریفی که بتوان به آن اشاره کرد تعریفی است که اسپنگلر یکی از مورخین و نظریه پردازان معاصر از آن ارائه می دهد. به عقیده اسپنگلر تمدن مرحله تجسد و تثبیت یک فرهنگ است. بر این اساس در مرحله ابتدایی شکل گیری یک تمدن با یک فرهنگ مواجه می شویم فرهنگ روح یک تمدن و عنصر معنوی آن است وقتی تمدن به مرحله ای از بلوغ رسید خود را قالب شهرهای بزرگ با برج و بارو و معماری خاص و منحصر به فرد متجسد می کند. (Spengler, 1991, 73-74) اسپنگلر خود با مطالعه تمدنهای مختلف به این نتیجه می رسد مرحله گذر از فرهنگ به تمدن به طور متوسط پانصد سال به طول می انجامد.

اگر ما این تعریف از تمدن و نسبت آن با فرهنگ را از اسپنگلر بپذیریم در آن صورت آنچه سرانجام به ایجاد تمدنی عظیم می انجامد فرهنگی غنی و پویا است. از طرف دیگر ما می دانیم تفکر اسلامی واجد چنان غنای درونی است که ظرفیت این را دارد تا در نهایت به برساختن تمدنی عظیم منجر شود کما اینکه در طول تاریخ یکبار شاهد ظهور تمدن اسلامی بوده ایم. سخن ما در اینجا بر روی ظرفیتهای فرهنگی اسلام نیست بلکه هدف اصلی در این مقاله این است که نشان دهیم ملتی که می خواهد بر اساس فرهنگی غنی تمدنی را ایجاد کند باید دیدی کلی نسبت به جایگاه خود در سیر تاریخ داشته باشد. و این یعنی، این ملت بایستی واجد نوعی فلسفه تاریخ باشد. اصولا از آنجا که حرکت برای تأسیس یک تمدن حرکتی مقطعی و گذرا نیست بلکه بایستی حرکتی مداوم و طولانی مدت باشد لذا چنین حرکتی بدون داشتن افقی تاریخی و نگاهی عقلی و فلسفی به مسیر حرکت تاریخ میسر نیست. از طرف دیگر ملتی که داعیه آغاز چنین حرکتی را در تاریخ دارد باید خود از هویت غنی تاریخی برخوردار بوده و به این هویت خود در تاریخ واقف باشد.

همانگونه که پیش از این اشاره شد هر فلسفه نظری تاریخ باید به چند سؤال اساسی، پاسخ دهد با کمی دقت در هریک از

این سؤالات مشخص می شود که پاسخ به هریک از این سؤالات نقشی مبنایی در حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی دارد. اولین سؤالی که در هر فلسفه نظری تاریخ باید به آن پاسخ داده شود این است که غایت تاریخ چیست؟ پر واضح است که پاسخ به این سؤال نقشی کلیدی در ساختن تمدن نوین اسلامی دارد. زیرا پاسخ به این سؤال می تواند نقش و جایگاه تمدن نوین اسلامی در حرکت به سوی غایت نهایی تاریخ را مشخص کند. دومین سؤال اساسی در هر فلسفه نظری تاریخ پاسخ به این سؤال است که مسیر تاریخ برای رسیدن به آن غایت نهایی چیست؟ پاسخ به این سؤال از این جهت مهم است که مشخص شود جایگاه تمدن نوین اسلامی در این مسیر چیست. سؤال سومی که در هر فلسفه نظری تاریخ باید به آن پاسخ داده شود این است که موتور محرک تاریخ چیست؟ به عبارتی چه نیرو یا نیروهایی تاریخ بشر را به پیش می برند؟ چه عواملی باعث ظهور و شکوفایی تمدنها و یا باعث ذبول و اضمحلال آنها می شوند؟ بدون شک پاسخ به این سؤال نقشی بسیار اساسی و کلیدی در ساختن تمدن نوین اسلامی دارد. زیرا تنها در پرتو پاسخ به این سؤال است که به درستی می توان از عوامل و نیروهایی که به شکل گیری یک تمدن می انجامند به درستی مدد جسته و از عوامل مخربی که باعث اضمحلال یک تمدن می شوند دوری جست.

با توجه به آنچه گفته شد مشخص می شود که داشتن یک فلسفه تاریخ که ملهم از تعالیم قرآنی باشد پیش شرط ضروری ساختن تمدن نوین اسلامی است. ما ذیلا سعی خواهیم کرد با دقت در معارف قرآنی برخی خطوط کلی حاکم بر تاریخ بشر را که می تواند ما را در پاسخ گویی به سؤالات پیش گفته یاری کند، بر شماریم. اما باز هم بر این نکته تأکید می کنیم که صرف بیان خطوط کلی نمی تواند به عنوان یک فلسفه تاریخ تلقی شود بلکه همانگونه که پیش از این نیز گفته شد هر فلسفه تاریخی باید مبتنی بر مبنایی هستی شناختی، انسان شناختی و معرفت شناختی خاصی باشد و کار سترگ و بزرگ آن است که بتوانیم مبنایی هستی شناختی و معرفت شناختی لازم را برای تبیین عقلانی این خطوط کلی فراهم آوریم و تنها در آن صورت است که می توانیم ادعا کنیم که به یک فلسفه تاریخ دست یافته ایم.

### اصول کلی حاکم بر تاریخ بشر از دید گاه قرآن و نسبت آن با تمدن نوین اسلامی

ما در بخشهای قبلی ابتدا بیان کردیم که هر فلسفه نظری تاریخ باید به چند سؤال اصلی پاسخ دهد. سپس اشاره کردیم قرآن و تعالیم شیعه واجد نوعی نگاه کلان و کلی به تاریخ هستند اما در سنت فلسفه اسلامی به دلیل عدم توجه فلاسفه بزرگ اسلامی به تاریخ هیچگاه فلسفه نظری تاریخ به عنوان یکی از زیر شاخه های فلسفه شکل نگرفت. به دنبال آن اشاره کردیم که هر فرهنگی برای حرکت به سوی ساخت یک تمدن باید دارای یک فلسفه تاریخ باشد و همین فقدان فلسفه نظری تاریخ در جهان اسلامی می تواند مانعی بزرگ بر سر راه حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی باشد و لذا اولین قدم برای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی تأسیس یک فلسفه نظری تاریخ بر اساس آموزه های اسلامی - شیعی است.

در این بخش هدف ما این است تا اصول حاکم بر تاریخ را با تأمل در آموزه های اسلامی دینی که عمده تا از قرآن استنباط شده اند، بیان کرده و سپس نسبت این اصول را با تمدن نوین اسلامی مشخص کنیم. به عبارت دیگر ما خواهان این هستیم تا نشان دهیم که چگونه هر یک از این اصول می تواند ما را در حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی رهنمون شود. در اینجا تأکید

می کنیم که هدف ما به هیچ وجه تأسیس یک فلسفه تاریخ نیست چه اینکه این کار، کاری سترگ و عظیم است و احتیاج به جریان سازی دارد اما هدف ما این است تا نشان دهیم که در چنین فلسفه تاریخی باید به اصولی چند توجه داشت که این اصول عبارتند از :

#### حاکمیت مشیت خداوند بر کل تاریخ

بر طبق آموزه های مسلم قرآنی، آنچه در آسمانها و زمین است همگی در اراده خداوند متعال است. "آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست. هر که را بخواهد می آمزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خداوند، آمرزنده مهربان است." (آل عمران، ۱۲۹) و هیچ چیز در عالم اتفاق نمی افتد مگر به علم و اراده الهی و "کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی داند، و آنچه در خشکی و دریاست می داند، و هیچ برگه فرو نمی افتد مگر [اینکه] آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است." (انعام، ۵۹) تاریخ بشر نیز از این قاعده مستثنی نیست بنا بر آموزه های قرآنی آنچه بر کل تاریخ بشر حاکم است و آن نیرویی که کل تاریخ را به سر منزل مقصود رهنمون می شود مشیت الهی است و هر نیروی دیگری از جمله انسانها در طول تاریخ به اذن و مشیت الهی تأثیرگذارند. لذا بر اساس این آموزه هر حرکت تاریخی تنها در پرتو اعتقاد به مشیت الهی بر کل تاریخ بشر معنای و جهت گیری الهی می یابد و حرکت برای ساختن تمدن نوین اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. آیاتی از قبیل "و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش." (اعراف، ۳۴) به خوبی اشاره به این نکته دارد که مشیت الهی بر کل تاریخ بشر حاکم است و این مشیت است که تاریخ را به سر منزل مقصود هدایت می کند اما همانگونه که ذیلا اشاره خواهد شد این به هیچ وجه به معنی اعتقاد به جبر نیست

#### عدم اعتقاد به جبر تاریخی

جبر تاریخی بیانگر این نکته است که تاریخ مسیر محتومی را دارد که در طی این مسیر محتوم اراده انسانها هیچ نقشی ندارند. به عبارت دیگر تاریخ مانند رودی است که در مسیر خود هر چیزی را با خود می برد و اراده انسانها در آن بی تأثیرند. به عنوان مثال هگل که از او به عنوان یکی از بنیانگذاران جبرگرایی تاریخی یاد می شود بر این عقیده است که کل تاریخ بشر عرصه خود آگاهی روح مطلق است و تاریخ چیزی جز تجلیات و پدیدارهای روح مطلق نیست. (اردبیلی، ۱۳۹۰، ۲۷) بر این اساس ارواح انسانی در مسیر کلی حرکت تاریخ نقشی ندارند. لذا این انسانها نیستند که مسیر تاریخ را مشخص می کنند بلکه این تاریخ است که در مسیر خویش اراده های انسانی را با خود همراه می کند.

واضح است که بر اساس آموزه های قرآنی چنین نگاهی به تاریخ اصولاً قابل قبول نیست. درست است که در نگاه قرآنی این مشیت الهی است که بر کل تاریخ بشر حاکم است اما مشیت الهی در تاریخ از کانال اراده های انسان تحقق می یابد. به عبارت دیگر مشیت الهی به این تعلق گرفته که انسانها با اراده خود مسیر تاریخ را مشخص کنند.

بر اساس آموزه های قرآنی سرنوشت هر قوم و ملتی تنها به دست خود ایشان رقم می خورد. "..... در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند..." (رعد، ۱۱) لذا ملتی می تواند در تاریخ، تمدن ساز باشد که با تکیه بر

توانایی های درونی و ظرفیتهای بالقوه خویش با عزم و اراده ای مصمم مسیر خود را در تاریخ مشخص نماید.

#### تاریخ عرصه جدال بین نور و ظلمت و حق و باطل

بر اساس آموزه های قرآنی تاریخ بشر عرصه جدال حق و باطل است. در نگاه قرآنی تاریخ بشر با هبوط حضرت آدم از بهشت که خود این هبوط نیز نتیجه جدال درونی نور و ظلمت و حق و باطل در شخصیت ایشان است، آغاز می شود و سپس این جدال به نحو بارزتری در زندگی فرزندان آدم یعنی هابیل وقابیل نمایان شده و تا به امروز نیز این جدال ادامه دارد. بر اساس این آموزه هر انسان و هر قوم و ملیتی با اراده خود تصمیم می گیرد که در این نبرد بین حق و باطل و نور و ظلمت در کدام مسیر قرار گیرد؛ راه ظلمت و تاریکی یا راه نور و رستگاری. "این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند، از باطل پیروی کردند، و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند." (محمد، ۳) لازم به ذکر است که در این نبرد بین نور و ظلمت آنچه اصیل و حقیقی است همان نور و آنچه پوچ و باطل است همانا ظلمت است. بر اساس این آموزه تمدن نوین اسلامی حرکتی است در مسیر غلبه نهایی حق بر باطل و طبیعتاً در این مسیر رویارویی با جتود باطل امری اجتناب ناپذیر است.

#### غلبه نهایی حق بر باطل در پایان تاریخ

یکی از آموزه های محتوم قرآنی غلبه نهایی حق بر باطل و مستضعفین بر مستکبرین در پایان تاریخ است. "و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است." (الإسراء، ۸۱) بر اساس این آموزه نبرد بین نور و ظلمت و حق و باطل در پایان تاریخ به پیروزی نهایی حق بر باطل منجر خواهد شد. و با پیروزی نور بر ظلمت که از دید قرآن همان حکومت صالحان بر زمین است مستضعفان و مظلومان از یوغ مستکبران و ظالمان نجات خواهند یافت و وعده های الهی برای ایشان محقق می شود. "و خواستیم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف واقع شدند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم." (قصص، ۵).

در معارف شیعی پیروزی نهایی حق بر باطل و حکومت صالحان در زمین در آموزه مهدویت متجلی می شود. بر اساس این آموزه در پایان تاریخ مردی از نسل نیکان و صالحان که از نوادگان حضرت فاطمه (س) و فرزند امام یازدهم شیعیان امام حسن عسگری (ع) است ظهور می کند. وی به اذن الهی در پرده غیبت به سر می برد تا روزی که پرده برافتد و چشمان منتظر مظلومان و ستمدیدگان به قدوم ایشان روشن شود. اما در دوره غیبت نیز همواره انسانها از برکات وجود ایشان بهره مند می شوند هر چند که خود از آن غافل باشند. با ظهور ایشان نبرد نهایی بین حق و باطل در می گیرد و نهایتاً با رهبری و هدایت ایشان نور بر ظلمت و حق بر باطل پیروز می شود.

لذا با اعتقاد به این دیدگاه قرآنی و آموزه شیعی باید اذعان داشت که تمدن نوین اسلامی حرکتی است در جهت پیروزی نهایی حق بر باطل و نور بر ظلمت و زمینه سازی است برای حکومت صالحان در پایان تاریخ. بر این اساس کسانی که می خواهند پرچم داران چنین حرکتی باشند بایستی خود صالح بوده و در جدال درونی بین نور و ظلمت حیران نباشند. حرکت در چنین مسیری نیازمند انسانهایی ثابت قدم و استوار است که اولاً شناخت دقیق از حق و باطل داشته و ثانیاً: به هیچ وجه خود را در مسیر باطل قرار نداده و همواره در مسیر نور حرکت کنند. بدون وجود چنین انسانهایی هر حرکتی برای تأسیس تمدن نوین



اسلامی از ابتدا محکوم به شکست است. لذا اولین قدم برای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی تربیت چنین انسانهایی است.

#### نصرت الهی در تاریخ

یکی از خطوط کلی نگاه قرآنی به تاریخ اعتقاد به نصرت الهی در طول تاریخ بشر است. خداوند در قرآن به نیکان و صالحان وعده داده است "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد." (محمد، ۷) با تأمل در آیات قرآنی به این حقیقت پی می‌بریم که همین نصرت الهی باعث شده تا در طول تاریخ بارها و بارها جبهه حق به رغم عده و تجهیلات مادی کمتر بر جبهه باطل پیروز شود. "...چه بسیار گروهی اندک که بر گروهی کثیر به اذن خداوند غلبه کرد و خداوند با صابران است..." (بقره، ۲۴۹) این یکی از سنتهای الهی است که بر کل تاریخ بشر حاکم است و همواره نوید بخش این حقیقت است که هر گاه در طول تاریخ ملتی برای حق و حقیقت قیام کند خداوند آن قوم را یاری خواهد کرد و در پایان تاریخ نیز همین نصرت الهی ضامن غلبه نهایی حق بر باطل است. تأمل در این سنت الهی حاکم بر تاریخ بشر از این جهت در مسیر ساخت تمدن نوین اسلامی حائز اهمیت است که بدانیم برای حرکت به سوی ایجاد تمدن نوین اسلامی نباید از سختیها و مشکلات پیش روهراسید و با اعتماد بر وعده نصرت الهی در این مسیر گام برداشت.

آنچه در بالا گفته شد اجمالاً بیانگر برخی سنتها و خطوط کلی حاکم بر تاریخ بشر از دیدگاه قرآن است که توجه به این خطوط می‌تواند ما را در مسیر کلی حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی رهنمون شود. خود این خطوط کلی هر چند واجد نوعی نگاه کلان به تاریخ و سنتهای حاکم بر آن می‌باشند اما به هیچ وجه نمی‌توان آن را یک فلسفه نظری تاریخ به معنی خاص آن نامید. این خطوط کلی برای اینکه بتواند مبنایی عقلی و جهانشمول را برای تمدن نوین اسلامی و نقش و جایگاه آن در مسیر تاریخ بشر فراهم نماید باید در قالب یک نظام عقلی و فلسفی که مبتنی بر مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی است ارائه شود و تنها در آن صورت است که می‌تواند چارچوب نظری لازم برای تأسیس تمدن نوین اسلامی را فراهم نماید و چنین چارچوبی همان فلسفه نظری تاریخ است. فلسفه تاریخی که براساس خطوط کلی دیدگاه قرآنی به تاریخ استنباط شده و سپس بر مبانی و اصول عقلی استوار گردیده است.

#### نتیجه

فلسفه نظری تاریخ به عنوان یکی از شاخه‌های تأملات فلسفی، سعی بر آن دارد تا به سه سؤال عمده پاسخ دهد که این سه سؤال متوجه مسیر، غایت و عامل حرکت جوامع در طول تاریخ هستند. بی‌شک پاسخ به این سؤالات می‌تواند در حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی راهگشا باشد. در جهان اسلام علیرغم تأکیدات فراوان قرآن بر تأملات عقلی در باره تاریخ، به دلیل عدم توجه فلاسفه اسلامی به تاریخ، هیچگاه یک فلسفه تاریخ مدون مبتنی بر مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خود شکل نگرفت و این نقطه ضعف تا به امروز نیز ادامه دارد. تلاشهای متفکرینی مانند: ابن مسکویه، ابن خلدون در گذشته و شهید مطهری در عصر حاضر به دلیل شکاف بین تأملات متافیزیکی و معرفت‌شناختی و تأملات تاریخی هنوز نتوانسته است منجر به تأسیس یک فلسفه تاریخ مدون مبتنی بر مبانی قرآنی شود. ما در مقاله حاضر ضمن تأکید بر این نقطه ضعف سعی کردیم تا ضرورت تأسیس یک فلسفه نظری تاریخ برای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی را نشان دهیم.



## منابع

۱. قرآن کریم

۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۸۲، مقدمه، ج ۲، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

۳. ابن مسکویه رازی، ابوعلی و توحیدی، ابوحيان، ۱۳۷۰ ق، الهوامل و الشوامل، مطبعة لجنة

۴. ابن مسکویه رازی، ابوعلی، ۱۳۶۹، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش

۵. اتکینسون، آ.آ.اف. ۱۳۷۸، فلسفه تاریخ نگاهی به دیدگاههای رایج در فلسفه معاصر تاریخ، در: فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران: طرح نو

۶. اردبیلی، محمد مهدی، ۱۳۹۰، آگاهی و خودآگاهی در پدیدارشناسی روح هگل، تهران: انتشارات روزبهان

۷. آئینه وند، صادق، ۱۳۷۷، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۸. پشم فروش، مریم، ۱۳۸۰، قرآن، تاریخ و سنتهای الهی، نشریه گلستان قرآن، شماره ۸۶، تهران: مرکز توسعه و ترویج فعالیتهای قرآنی، ۵۴-۵۷

۹. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۵، تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر

۱۰. سالکی، بهزاد، ۱۳۷۵، فلسفه تاریخ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

۱۱. کالینگوود، آر. جی. 1385، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران، نشر اختران.

۱۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۳، فلسفه تاریخ، قم: انتشارات صدرا.

۱۳. میر محمدی، سید ضیاء الدین، ۱۳۸۴، واگرایی و تمایز فلسفه نظری تاریخ و فلسفه علم تاریخ، نشریه حوزه و دانشگاه، سال یازدهم، شماره ۴۲، بهار ۱۳۸۴، ۳۵-۴۷.

۱۴. ویل دورانت، 1367، تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

15. Jensen, Anthony k. 1995, Philosophy of History, <http://www.iep.utm.edu/history/>, Last Accessed, 19 jun 2015.

16. Spengler, Oswald, 1991, The Decline of The West, An Abridged Edition, Oxford: Oxford University Press.